

شعر در مورد رسانه های مدرن (اشعار دیگران)

بسمه تعالی

این مطلب و این اشعار نگاشته ی حجت الاسلام و المسلمین آقای مهدی
مشکات (زرین شهری) است که از سایتشان در اینجا درج شده که نوشتاری
بسیار زیبا است.

*قوטי ابله سازی تعبیری ست که «نیل پُستمن» در خصوص
تلویزیون به کار برده و زبان زد شده است

گرچه دنیا دل سنگی دارد
زندگی حال قشنگی دارد

اگر این شیشه ی جادو برود
و اگر این «من و تو»، «ما» بشود

غولِ این شیشه قفس خواهد شد
زندگی باز ملس خواهد شد

غولِ این شیشه «توهم» بازی ست
«تی.وی»: قوטי ابله سازی ست

پای تی.وی همه جمعند و تک اند

درتوهم همگي مشترک اند

سرشان گرم ، ولي دلها سرد
عين آتش! توببين بعد چه کرد! [1]

این درون پوک ترین آبادي ست
شهرجبارترین آزادي ست...

کیش این آینه ماتت نکند!
دست در ذات وصفات نکند!

نکند غاطي قوطي بشوي!
پیش این آینه طوطي بشوي!

سحر این سامریان توخالي ست
پیشرفتش توببين پوشالي ست!

وای از صنعت این خر دجال
آه ازمعني این «دي جي تال»

پیشرفتي که به پستي دارد
جنگ ها با دل هستي دارد

بدهد دانش و تفسيري چند
هستي ات را بخرد سيري چند؟

فکرها گرچه کمی باز شده
خود این هم غلط انداز شده

بله! اخبار وعلومی دارد
اطلاعات عمومی دارد

زهر در کامِ شکر پرورده
چشم را حُقّه ی افیون کرده
اولش مست هنر خواهد کرد
بعد، البته که خر خواهد کرد

(دور از جان شما البته!
من به قربان شما البته)...

**

ای شکر خورده ترین طوطی ها!
چه خبر هست در این قوطی ها؟

لنگ و علاّف جهانی تا کی؟
بی خبر از خودماني تا کی؟

تاکی افسونِ توهم سازان؟
آلت دست نظر پردازان؟

آخر این جامِ جهان بین دلِ ماست
غول این شیشه کجا قابل ماست؟

حیفِ این دل! چقدر آرایش؟
خسته شد چشم تو از آرایش

آی مردم! ملکوت است این دل!

سخت محتاج سکوت است این دل

پس چرا ما حپروتش
کردیم؟ به فسونی برهوتش کردیم

عمر بگذشت چنان فرودین
آه از برزخ ما بعد از این

سال تاسال دریغ از سریال
خردجال - امان ازدجال

ذهن ها مرکب این بی کاراست
این دقیقا خود «استحمار» است

غافل از حال خودت گرداند
خر او اسب تورا می راند!

فکرت افزون شد وعقلت کم شد
مثل «قابله ی رستم» شد*

چون تورا عبد خودش کرد به وهم
بت پرستی مدرن است بفهم!

(قسمت دوم درپست بعدی)

.....
.....
[1] آتش ارچه سرخ روشد درشرر تو ز فعل او سیه کاری نگر
(جلال الدین مولوی)

* وقتِ زاييدن رستم ، ماما پنجه در پنجه ي رستم شد تا :
به برونش بگشود پنجه به دست ناگهان دید خودش در رحم است!

سحرِ فرعونِ توهمِ دیدي؟

چشم و همچشمي مردمِ دیدي؟

دیدي این شیشه چه شومي آورد؟

چه به فرهنگِ عمومي آورد!

«اطلاعاتِ عمومي» دیدي!؟

مرگِ بر سنتِ بومي دیدي؟

خوشي و خویشي فامیلانِ کو؟

شادي واقعي انسانِ کو؟

حرمتِ موي سپيدي داریم؟

خود به آينده اميدي داریم!؟

«ارتباطات» بين دورت کرد!

«اطلاعات» بين كورت کرد!

رشد فرهنگِ طلاقي تاكي؟

این همه کور اجاقي تا كي؟

برکت از خانه روان شد مردم!

زندگي برگ خزان شد مردم!
ازکجا آمده این سردی ها؟
پس کجا رفت جوانمردی ها؟!
این همه عاری و ننگی خوب است؟
باز بشقاب فرنگی خوب است؟.....

همگی علت وهم معلولیم
به خدا تک تک مان مسؤلیم

گرچه امواج بدی می بارد
خودمان هم تن مان.....
خودمان اهل تجمل شده ایم
بنده ی وهم و تخیل شده ایم
خودمان ریشه ی خود گم کردیم
میزبانی به تهاجم کردیم
گرفلان حزب، فلان بدعت کرد
دل ما زود چرا بیعت کرد؟
خودمان کوه نبودیم آن جا

حزب نستوه نبودیم آن جا
خودمان عافیت اندیش شدیم
شیر بودیم ولی میش شدیم
نه که ازجنگ و جهان ترسیدیم!
خودمان ازخودمان لرزیدیم
ازخودماست که بر ما آمد
در نبستیم که سرما آمد
خودمان سبک خود این سان کردیم
تا نسیمی شد و طوفان کردیم
نقدمان صرف گرفتاری شد
دخل مان خرج بدهکاری شد
دختران مصرف شان بالا رفت
دل آقا پسران هم وارفت
چونکه سودای توهم داریم
دنده مان نرم، تورم داریم *

.....

مابدي کرده ولي بيداريم

ملت خوب و نجیبی داریم

این بدیها بدیِ دوران بود

بیشتر گردنِ مسؤلان بود

پیری از چهره عیان گشت و چروک

ضمن «الناسُ علی دینِ ملوک».... بماند فعلا / مهدی مشکات آبان 1393

.....

* لطفا (درو بلاگم) مثنوی های «عصر بد» و «آه بانو» را هم که در همین

فضا سروده شده، ملاحظه

کرده و از ارسال نقد و نظر ارزشمند خودتان هم دریغ نفرمایید